

ایشان بسیار شوخ طبع بودند. هر وقت هم هر کسی هدیه‌ای و وجهی می آورد، می گفتند خدا برکت بدهد. به خاطر دارم یک بار سهم امام را به خدمت آیت‌الله صدوقی بردم تا به ایشان بدهم. مبلغ کمی بود. به همین دلیل وقتی ایشان در حال نوشتن فیش بودند، این شعر را برای من خواندند: خم سپهر تهی شد ز می پرستی ما کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما؟

در جبهه‌ها و پشتیبانی روحی از رزمندگان کمک بسیاری به آنها می‌کردند. همچنین کمک‌های مالی قابل توجهی هم به خطوط مقدم ارسال می‌کردند.

همان‌طور که گفتید، آشنائی شما با آیت‌الله صدوقی از بدو ورود ایشان به شهر یزد شروع شد. چه زمانی آشنائی شما با ایشان بیشتر شد؟

یک بار که من در کلاس درس آیت‌الله صدوقی بودم، سئوالی پرسیدم و شهید صدوقی به خاطر طبع شوخی که داشتند، تندی کردند. من تحمل کردم، چون می‌دانستم ایشان شوخ هستند. بعد از مدتی یکی از سادات که اهل علم بود به من گفت: «شنیده‌ام آیت‌الله صدوقی سر کلاس درس به شما توهین کرده‌اند. این خبر صحت دارد؟» گفتم: «نه، چیزی نبوده است. ایشان شوخ طبع هستند و من اصلاً از حرفشان ناراحت نشدم. آن زمان رابطه دوستانه‌ای بین من و آیت‌الله صدوقی ایجاد شد، بالاخص وقتی متوجه شدند که خانواده من با خانواده آخوند ملاحسن طالبی مظفری که مجتهد بود، نسبت دارند و همچنین با آقای شیخ حسن کرپاسی هم ارتباط داریم. رابطه‌مان صمیمانه‌تر شد. هرگاه می‌دیدم آیت‌الله صدوقی اوقاتشان تلخ است و ناراحت هستند، سعی می‌کردم با گفتن مطلبی ایشان را خوشحال کنم. به خاطر دارم یک بار سهم امام را به خدمت آیت‌الله صدوقی بردم تا به ایشان بدهم. مبلغ کمی بود. به همین دلیل وقتی ایشان در حال نوشتن فیش بودند شعری برای من خواندند:

خم سپهر تهی شد ز می پرستی ما

کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما؟

البته هر مبلغی را که خدمتشان می‌بردیم (چه کم و چه زیاد) می‌گفتند: خدا برکت دهد. یک بار برای من تعریف کردند که بین ایشان و آیت‌الله بروجرودی اندکی دلخوری به وجود آمده بود. آیت‌الله صدوقی آن زمان مقسم شهر به‌ها بودند. در پی این ناراحتی مدتی نمی‌خواستند به خانه آیت‌الله بروجرودی بروند. یک شب که در رفتن به منزل آیت‌الله بروجرودی تردید داشتند، تا تسبیح استخاره گرفتند که مثلاً اگر یک آمد این کار را می‌کنم، اگر دو آمد... و اگر ۶ آمد که خوب است و باید بروم. اتفاقاً استخاره کردند و شش آمد. آیت‌الله صدوقی گفتند که آن شب به خانه آیت‌الله بروجرودی رفتم و ایشان هم بسیار از آمدن من خوشحال شدند و فوق‌العاده مرا تحویل گرفتند. آن زمان چون اندکی تنگدست بودم، به من مبلغ قابل توجهی پول هم دادند. باید بگویم که رابطه صمیمانه‌ای بین من و ایشان برقرار بود و هرگاه ناراحت بودند با من درد دل می‌کردند. من به لطف خدا از نعمت رفاقت و دوستی با ایشان بهره‌مند شده بودم.

ایسا آیت‌الله صدوقی تدریس را تا بعد از انقلاب هم ادامه دادند؟

خیر، ایشان به دلیل مسائل خاص و مشغله کاری تدریس را ادامه ندادند. آن زمان تلگراف‌هایی از نجف می‌رسید و در منزل ایشان تکثیر می‌شد و پیام امام به شکل اعلامیه به دست مردم می‌رسید. دختر آیت‌الله صدوقی - که نامشان صدیقه بود و همسر آقای معزالدینی بودند - فوت کردند. همین مسئله غم سنگینی بر دوش آیت‌الله صدوقی گذاشت. به خاطر دارم که بسیار اشک می‌ریختند. یک روز که در منزل ایشان به منبر رفته بودم، ماجرای فوت دختر آیت‌الله صدوقی را یادآور شدم و گفتند: «تحمل این مسئله سخت

می‌رفتند، ایشان به مردم می‌گفتند نزد آیت‌الله صدوقی بروید و سئوالتان را از ایشان پرسید.

آیا حضور آیت‌الله صدوقی در یزد تا قبل از شروع نهضت امام جنبه سیاسی هم داشت؟

بله، ایشان سرسختانه با رژیم مخالفت می‌کردند و در این راه شجاعت عجیبی داشتند، اما تا مدتی مبارزاتشان علنی نبود.

آیا سخنرانی آیت‌الله صدوقی در مسجد ملاسماعیل در مورد ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به خاطر دارید؟

خیر، چیزی به یاد ندارم؛ اما زمانی که اولین بار امام را دستگیر کردند و به تهران بردند، آیت‌الله صدوقی بسیار ناراحت شدند. من در منزلشان بودم که شهید صدوقی لب حوض نشسته بودند و آب روی سرشان می‌ریختند و با ناراحتی می‌گفتند: «خدایا رحم کن. این دولتی‌ها خیلی خونخوارند. خدایا کاری کن که این دولتی‌ها سید اولاد پیغمبر را اذیت نکنند.» و این نشان‌دهنده علاقه شهید صدوقی به امام بود.

اگر امکان دارد از خدمات عمرانی آیت‌الله صدوقی بریامن بگوئید.

آیت‌الله صدوقی وقتی به یزد آمدند، مدرسه عبدالرحیم‌خان را که در حال حاضر محل تحصیل طلاب است، بازسازی کردند. آن زمان این مدرسه به دلیل اینکه در بازار قرار داشت، محل رفت و آمد بازاریان شده بود. آیت‌الله صدوقی مدرسه را تعمیر کردند و در زیر زمین آن منبع آبی قرار دادند تا طلاب در تهیه آب دچار مشکل نشوند. ایشان مدرسه خان را هم که ساختمان ویرانی داشت، بازسازی کردند. مدرسه خان از سه قسمت تشکیل شده است. دو قسمت آن به نام خان کوچک و خان بزرگ هستند. بازسازی مسجد حظیره هم از دیگر خدمات آیت‌الله صدوقی است. مسجد نجف هم از مساجدی بود که ساختمان مخروبه‌ای داشت. آیت‌الله صدوقی ما را تشویق به بازسازی آن کردند و گفتند هر وقت برای تعمیر و ساخت آن ده هزار تومان پول جمع شد، ساختمان آن را خراب و بازسازی آن را شروع کنید. پس از مدتی از ما پرسیدند: چه کار کردید؟ چه قدر پول جمع شد؟ ما گفتیم، بیست هزار تومان. ایشان به ما گفتند: چه قدر ترسو هستید. ساختمان مسجد را خراب کنید و فوراً به ساخت بنائی جدید مشغول شوید. بحمدالله با پیگیری‌ها و تشویق آیت‌الله صدوقی، ساختمان مسجد به سبک زیبایی ساخته شد. من اشعاری سروده و در ابیات آن به بیان خدمات آیت‌الله صدوقی و اقدامات ایشان پرداخته‌ام. بنیاد صدوقش به گمان شاهد صدقی است بر عزم متین و همت والای وی. در زمان جنگ هم آیت‌الله صدوقی با حضور

اولین آشنائی شما با آیت‌الله صدوقی کی و کجا بود؟
در سال ۱۳۷۰ هجری قمری، آیت‌الله صدوقی از قم به یزد آمدند. در این اثنا پدرخانمشان آقای کرمانشاهی از دنیا رفتند و آیت‌الله صدوقی برای همیشه در یزد ماندند.

مراسم استقبال مردم از آیت‌الله صدوقی را به خاطر دارید؟
بله، استقبال باشکوهی از ایشان به عمل آمد. من دو مراسم استقبال را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم. یکی استقبال از آیت‌الله صدوقی و دیگری استقبال از آقای فلسفی. مردم در همان جاده‌های قدیمی تا اردکان و حاجی‌آباد پیاده راه می‌رفتند و آیت‌الله صدوقی را همراهی می‌کردند.

به چه دلیل آیت‌الله صدوقی تصمیم گرفتند که در یزد بمانند؟
آیت‌الله صدوقی به دلایلی به یزد سفر کردند؛ ولی در این میان پدرخانمشان آیت‌الله کرمانشاهی که پیش‌نماز مسجد حظیره و پسرعموی آیت‌الله صدوقی بود، از دنیا رفت. البته لازم به ذکر است که بگویم آیت‌الله کرمانشاهی محضری هم در یزد داشت. در ضمن ایشان پدر سرهنگ توفیق هم بود. زمانی که مردم برای عرض تسلیت نزد آیت‌الله صدوقی می‌آمدند، از ایشان می‌خواستند تا برای همیشه در یزد بمانند. عده‌ای از مردم هم نزد آیت‌الله بروجرودی رفتند و به ایشان گفتند که از آیت‌الله صدوقی بخواهند در یزد بمانند و در نتیجه آیت‌الله صدوقی در یزد ماندند. ایشان مسجد حظیره را که مسجد چوبی بود و ساختمان خرابی هم داشت، بازسازی کردند و فضای آن را توسعه دادند.

آیا شما در کلاس‌های درس آیت‌الله صدوقی شرکت می‌کردید؟

بله.

از کلاس‌های درس ایشان برای ما بگوئید.

کلاس‌های خوب و عمیقی بود. ایشان بدون اینکه مطالب را حین تدریس از روی صفحات کتاب نگاه کنند، به‌خوبی و بدون کم و کاست برای طلاب توضیح می‌دادند. بیان خوب و شیرین ایشان همه را جذب می‌کرد. گاهی در حین تدریس، قصه و لطیفه می‌گفتند. من بعضی از لطیفه‌های ایشان را یادداشت می‌کردم. بسیاری از طلاب قم، از جمله آقای ستوده هم مطالب زیادی را در کلاس‌های شهید صدوقی یادداشت می‌کردند و از این کلاس‌ها نهایت استفاده را می‌بردند.

چه کسی درخواست کرد که آیت‌الله صدوقی در یزد بمانند؟
علما، روحانیون، بزرگان شهر، تجار و حتی مردم عادی. آیت‌الله صدوقی از خانواده‌های اصیل و قدیمی شهر یزد بودند. هشت سال بعد از اینکه آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، حاج‌شیخ غلام‌رضا فقیه خراسانی از دنیا رفت. گاهی اوقات وقتی مردم برای مسائلی نزد حاج شیخ غلام‌رضا فقیه خراسانی



می‌گفتند طلاب باید علوم جدید را هم بیاموزند...

«شهید صدوقی و طلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام والمسلمین شیخ غلام حسین ابوئی نجف‌آبادی

توجه به ضرورت آشنائی طلاب با علوم روز در کنار تسلط بر علوم حوزوی موجب می‌شد که شهید صدوقی تلاش گسترده‌ای را در این زمینه‌ها مبذول کنند و به احیای مدارس دینی بپردازند. در این گفتگو به شمه‌ای از این تلاش‌ها اشارت رفته است.

• در آمد



است و تسلیت گفتن من و امثال من کارگشا نمی‌باشد. امیدوارم پیام تسلیتی از نجف از جانب امام که خودشان هم فرزندان را از دست داده‌اند به آیت‌الله صدوقی برسد. اتفاقاً آیت‌الله صدوقی به من گفتند: دختر من هم ۴۷ ساله و هم سن حاج آقا مصطفی بود. البته پیام تسلیت امام به ایشان رسید. رابطه امام و شهید صدوقی بسیار دیرینه و صمیمانه بود.

نظر شهید صدوقی در مورد کسب علوم جدید چه بود؟

آخوندی که اهل کرمانشاه بود به یزد آمده بود. این شخص زبان انگلیسی هم بلد بود و مدتی در مدرسه عبدالرحیم خان فعالیت می‌کرد. او به طلبه‌ها گفت که برای یادگیری زبان انگلیسی نزد من بیایید. پیش آنهایی که ریششان را می‌زنند نروید. من هم ریش و هم عمامه دارم. یادگیری زبان انگلیسی برایتان خوب و مفید است. من نزد آیت‌الله صدوقی رفتم و مسئله را با ایشان در میان گذاشتم و گفتم: «هر مبلغی که به طلبه می‌دهد، مختصری هم به این شخص بدهید تا به طلاب زبان انگلیسی تدریس کند.» آیت‌الله صدوقی گفتند: «من بسیار با این کار موافقم و طالبم که این شخص زبان انگلیسی درس دهد؛ اما می‌ترسم معاندین ذهن آیت‌الله بروجردی را برگردانند و وقتی به قم می‌روم، ایشان به من بگویند چرا سهم امام را برای تدریس زبان انگلیسی خرج می‌کنید؟» در حالی که من بعدها در شرح زندگی آیت‌الله بروجردی خواندم که شخصی نزد ایشان آمد و گفت: یکی از بستگان شما زبان انگلیسی یاد می‌گیرد. آیت‌الله بروجردی گفتند: هیچ ایرادی ندارد، ذوالسنانین ذوالشخصیتین! (کسی که زبان می‌داند در واقع دو شخصیت دارد.)

آیت‌الله صدوقی گاهی هنجارشکنی می‌کردند و برخلاف رسوم جامعه دست به اقداماتی می‌زدند. تأسیس حوزه عصمتیه (مکتب الزهرا) برای بانوان از جمله این اقدامات بود. قبل از انقلاب رسم نبود که خانم‌ها تحصیل کنند. آیا تأسیس این حوزه از سوی آیت‌الله صدوقی دلخوری ایجاد نکرد؟

خیر، حتی دیگران ایشان را همراهی کردند.
آیا حوزه عصمتیه ثمراتی هم به دنبال داشت؟
بله، خانم‌های تحصیلکرده‌ای از جمله خانم قیاسی که در حال حاضر مشغول به فعالیت هستند، در حوزه عصمتیه تحصیل کرده‌اند. من هم به مدت یک سال و چند ماه در آن حوزه کار می‌کردم؛ اما دخترها اکثر اوقات از من می‌خواستند تا استخاره بگیرم یا در مورد تعبیر خواب از من استیصال می‌کردند. من هم خسته شدم و از آنجا بیرون آمدم.

حاج آقا صدوقی به من گفته بودند که در این مدرسه مشغول به کار شوم، وگرنه من از اول قصد نداشتم به آنجا بروم؛ ولی آقای مناقب به من گفتند: «چرا هر کاری که ایشان از شما می‌خواهند، رد می‌کنید؟» علت تردید من برای رفتن به حوزه مشغله کاری من بود. آن زمان در کارخانه تابان، برای کارگرها نماز می‌خواندم. آیا ایشان برای همه کارخانه‌ها و ادارات روحانی می‌فرستادند تا نماز توسط روحانیون اقامه شود؟
بله، آیت‌الله صدوقی برای هر کارخانه و یا اداره‌ای روحانی جهت اقامه نماز کارگران و کارمندان می‌فرستادند. من هم مدت یک سال و چند ماه در کارخانه تابان مشغول به کار بودم.

از ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

من در کنار آیت‌الله صدوقی در بالکن مسجد حظیره نشسته بودم و به سخنرانی کوبنده آقای راشد گوش می‌دادم که البته آقای راشد به خاطر آن سخنرانی تبعید شدند. طیاره‌ای هم مرتباً بالای سر مسجد پرواز می‌کرد و مأموران قصد داشتند از

این طریق مردم را بترسانند. تا پایان سخنرانی آقای راشد در مسجد بودیم. مردم شروع به شعار دادن کردند. مأموران هم اسلحه‌هایشان را به سمت مردم گرفته بودند. پس از مدتی صدای تیراندازی به گوش رسید. حسین ما هم که بعدها اسیر شد، آنجا بود. در اوایل انقلاب عده‌ای تندروی می‌کردند. برخورد آیت‌الله صدوقی با این افراد چگونه بود؟
اگر کسی در مبارزات و فعالیت‌ها بی‌گدار به آب می‌زد و دچار انحراف می‌شد، آیت‌الله صدوقی به آنها تذکر می‌دادند.
از زلزله طیس و امداد رسانی‌های آیت‌الله صدوقی خاطره‌ای به یاد دارید؟

مقر امداد رسانی یزد بهترین پایگاه در طیس بود و به‌طور مرتب به افراد غذا می‌داد. آیت‌الله صدوقی کمک‌های مردمی را فوراً به مردم طیس رساندند و دائماً از طیس بازدید و به کارها رسیدگی می‌کردند.

روزی که آیت‌الله صدوقی به شهادت رسیدند شما کجا بودید؟

آن روز من در مسجد ملا اسماعیل بودم که ناگهان صدای انفجاری شنیدیم. همه مردم دویدند تا ببینند چه خبر است. ما هم به منزل آیت‌الله صدوقی رفتیم تا از ماجرا باخبر شویم. پاسداری آنجا بود و با حالتی عادی و معمولی گفت: «آیت‌الله صدوقی به رحمت خدا رفتند.» از لحن آن پاسدار بدم آمد. بعد همگی به بیمارستان افشار رفتیم. جنازه آیت‌الله صدوقی را به سردخانه بیمارستان برده بودند. در آنجا افراد با هم صحبت می‌کردند که بعد از شهید صدوقی چه کسی روی کار خواهد آمد. من گفتم: به نظر من شایسته‌ترین فرد آیت‌الله خاتمی هستند. بعد از مدتی آیت‌الله خاتمی روی کار آمدند و چند سال هم فعالیت کردند.

آیا شما در نماز جمعه‌های آیت‌الله صدوقی حضور داشتید؟

ایشان در خطبه‌هایشان درباره چه مسائلی صحبت می‌کردند؟
به بیان حدیث و روایت می‌پرداختند و با الفاظ صمیمانه و لهجه زیبای یزدی‌شان با مردم صحبت می‌کردند. ایشان در خطبه‌هایشان به مسائل روز هم اشاره می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خاطره‌ای از آیت‌الله صدوقی به یاد دارید؟

خاطره خاصی به یاد ندارم. فقط به یاد دارم از یزد به قم رفتم و به خدمت امام رسیدیم.

ارتباط آیت‌الله صدوقی با مردم چگونه بود؟

بسیار خوب بود. مردم ایشان را بسیار دوست داشتند.
آیت‌الله صدوقی در انتخابات خبرگان قانون اساسی، ۹۷۹ درصد از آرا یزد را از آن خود کردند. این رأی بالا نشان می‌دهد که ایشان مخالفان کمی در یزد داشتند و اکثریت مردم به آیت‌الله اعتقاد داشتند. علت این مسئله چیست؟

آیت‌الله صدوقی رابطه معنوی با خدا داشتند و از عالم غیب به ایشان کمک‌هایی می‌رسید. آقای اعتمادیان در خاطراتش نقل کرده است، یک بار که به همراه آیت‌الله صدوقی از پاریس به ایران بازمی‌گشتند، کتاب تحریر الوسیله همراهشان بود. آیت‌الله صدوقی به من گفتند کتاب را به من بدهید. ایشان کتاب را لای کاغذ پیچیدند. هنگامی که برای خواندن نماز به دفتر یکی از مأمورین گمرک رفته بودند، کتاب را در اتاق آن شخص جا گذاشتند. در حال خروج از فرودگاه آن مأمور به دنبال آیت‌الله صدوقی آمد و کتاب را که لای کاغذ پیچیده شده بود، به ایشان داد. امداد غیبی همواره پشتیبان این عالم بزرگوار بود و باعث شده بود تا مأمور گمرک کنجکاو نشود و کاغذ را باز نکند. اگر او کتاب را می‌دید آیت‌الله صدوقی و همراهانش دچار مشکل می‌شدند. زمانی که آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، عده‌ای بزرگان و ثروتمندان یزد جلسه‌ای تشکیل دادند و قصد داشتند برای کمک به مردم اقداماتی انجام دهند. آیت‌الله صدوقی را هم به جلسه دعوت کردند. ایشان



آیت‌الله صدوقی علاقه بسیار زیادی به امام حسین (ع) داشتند. یک روز یک روحانی بالای منبر بود و روضه حضرت علی (ع) را می‌خواند. من کنار آیت‌الله صدوقی نشسته بودم. ایشان به شدت گریه می‌کردند، به طوری که شانه‌هایشان از فرط گریه می‌لرزید.

هم در آن جمع حضور پیدا کردند. آن روز صورتجلسه‌ای نوشته شد و همه حاضرین امضا کردند. آیت‌الله صدوقی متن صورتجلسه را به منزل بردند و دوباره آن را مطالعه کردند. ایشان متوجه شدند که آنها قصد دارند از این طریق آیت‌الله صدوقی را بدنام کنند و در خلال کارها، مشکلی برایشان ایجاد کنند، پس به آنها گفتند: «من این نامه را به شما نمی‌دهم. اگر می‌خواهید به کارتان ادامه دهید، صورتجلسه دیگری برای خودتان تهیه کنید.» خلاصه شهید صدوقی از شرکت در آن جلسه و همکاری با آنها منصرف شدند و البته بعدها گفته بودند که اگر با آنها همکاری می‌کردم، در همان ابتدا به من تهمت می‌زدند و مرا بدنام می‌کردند.

گویا آیت‌الله صدوقی در کمک به دیگران از جمله به طلاب ميسوطلبید بودند. اگر امکان دارد در این باره توضیح دهید.

بله، آیت‌الله صدوقی در کمک به دیگران همت والا داشتند. اگر متوجه می‌شدند که طلبه‌ای مشکل مالی دارد یا بیمار است، علاوه بر شهریه، مبلغی پول به عنوان کمک به او می‌دادند. حتی گاهی اوقات با همان لحن صمیمانه‌شان به من می‌گفتند: «مرگ من، اگر به پول احتیاج داری بگو. خودم به تو می‌دهم.»

از چه زمانی آیت‌الله صدوقی برگزاری مجالس روضه‌خوانی را آغاز کردند؟

حظیره را به یاد ندارم؛ اما ابتدا در خانه‌ها، شنبه‌ها مجالس روضه برپا می‌کردند. من هم در آن مجالس حضور می‌یافتم. گاهی ایشان به من می‌گفتند: «حاج شیخ غلام‌حسین! نمی‌خواهی دو سه کلمه برایشان صحبت کنی؟» من هم منبر می‌رفتم و کمی صحبت می‌کردم.

آیا خودشان هم روضه می‌خواندند؟

خیر. دیگران از جمله طلاب منبر می‌رفتند. آیت‌الله صدوقی علاقه بسیار زیادی به امام حسین (ع) داشتند. یک روز روحانی بالای منبر بود و روضه حضرت علی (ع) را می‌خواند. من کنار آیت‌الله صدوقی نشسته بودم. ایشان به شدت گریه می‌کردند، به طوری که شانه‌هایشان از فرط گریه می‌لرزید. برادر ذبیحی از مشهد آمده بود و صدای خوبی داشت. روحانی گفت: «آقایان! بلبل گلستان فاطمه آمد. منبر را تحویل ایشان می‌دهم.» آیت‌الله صدوقی در پایان مجلس به آن روحانی گفتند: «ما نمی‌خواستیم مجلس را به دست بلبل بدهی. روضه خواندن را ادامه می‌دادی تا ما گریه کنیم.»
با این اوصاف آیت‌الله صدوقی به صدای خوب در روضه‌خوانی توجه‌ناداشتند؟

نه، بیشتر روضه‌خوانی خوب و مفهومی روضه برایشان اهمیت داشت. البته به صدای خوب هم علاقه داشتند. ایشان تعریف می‌کردند که یک روز در قم در صحن کوچک که منتهی به مدرسه فیضیه می‌شد، مجلسی برگزار شده بود و آقای اشراقی بالای منبر بودند و برای مردم صحبت می‌کردند. مجلس فوق‌العاده‌ای بود و مردم به خوبی استقبال کرده بودند. بعد نوبت به آقای تاج نیشابوری که صدای خوبی داشت و خوب هم روضه می‌خواند رسید. آقای تاج به منبر رفت و پایش را بالا آورد و دستش را زیر چانه گذاشت و این شعر را خواند: نسیم قدسی یکی گذر کن ز بارگاہی و... آیت‌الله صدوقی می‌گفتند که بسیار از صدای ایشان لذت بردند. به‌طور کلی مفهوم روضه برایشان مهم بود؛ ولی از صدای خوب هم لذت می‌بردند. آیت‌الله صدوقی خودشان هم صدای خوبی داشتند. قرآن را با صدا و لحن زیبایی می‌خواندند. در حین خواندن نماز هم با صدای خوششان دعا می‌خواندند. بالاخص دعای ماه شعبان را با لحن بسیار زیبایی قرائت می‌کردند.

گویا آقا زاده شما وقتی که مریض شده بودند با وجود اینکه شما این مسئله را به آیت‌الله صدوقی نگفته بودید؛ اما ایشان خودشان متوجه این قضیه شده بودند. آیا ایشان نسبت به همه مردم چنین توجهی داشتند؟

بله، ایشان حتی برای علما و روحانیونی که خانه‌نشین شده بودند توسط حاج شیخ محمدعلی رحیمی پول می‌فرستادند و کمک می‌کردند. ■